

حمله وهابی‌ها به نجف

سید حسین براقی • ترجمه مهدی کرمانی

در تاریخ شیخ محمد کُبه آمده است که «سعود در سال ۱۲۲۱ قمری وارد نجف شد».

اگر کسی بگوید چه فایده‌ای در یادآوری نام و کارهای این منافق هست، در حالی که سخن از کراماتی است که در حرم شریف علوی ظاهر شده، در پاسخ می‌گوییم: آری، چنین است؛ اما هنگام ورود این شخص به نجف، بزرگ‌ترین کرامت‌ها از امیرمؤمنان(ع) به ظهور رسید؛ چنان که در کتاب «مصباح الساری و نزهة القاری» آمده است:

در سال ۱۱۴۹ ق در سرزمین‌های عرب، مردی که او را «محمد بن عبدالوهاب» می‌نامیدند، از یمن سر بر آورد و دینی اختراع کرد و سعود به او گرایش یافت و قهوه و توتون را حرام نمود و اموال و خون‌ها و زنان شیعه را حلال کرد و گفت که کار بهشت به دست اوست؛ پس زمین‌های بهشت را به هر که به او ایمان می‌آورد، می‌فروخت و بر ایشان در آن زمین‌ها، درخت‌ها می‌کاشت.

سید بزرگوار و مورد اعتماد و ماهر در علم فقه، سید جواد عاملی - که خدایش با لطف با او معامله کند - در آخر کتاب خود «مفتاح الکرامة» آورده که این کتاب را در حالی تألیف می‌کند که سعود به شهر نجف هجوم آورده است. عبارت وی چنین است:

« جلد پانزدهم این کتاب، بخش ضمان، در آغاز ماه ربیع‌الاول سال ۱۲۲۱ در حالی به پایان می‌رسد که حالی متشتت و دگرگون و خاطری مشغول و نآرام بر من مستولی است؛ به جهت آن‌چه از دست شورش آن ملعون از سرزمین نجد، بر اسلام و مسلمین می‌رود. او بدعت‌های بسیار گزارده، خون مسلمانان را مباح کرده و قبور پیشوایان معصوم علیهما السلام را ویران می‌کند. در سال ۱۲۱۶ به بارگاه امام حسین (ع) هجوم آورد و مردان و اطفال را قتل‌عام کرد و در بارگاه حسینی تبه‌کاری بسیار نمود و خرابی‌های عظیم به بار آورد؛ آن‌گاه بر مکه مشرفه و مدینه منوره مستولی گردید و با قبرستان بقیع آن کرد که کرد؛ اما بارگاه پیامبر(ص) را آسیب نرسانید. و در سال ۱۲۲۱ در شب نهم ماه صفر، ساعتی پیش از صبح، بر ما هجوم آورد و همه را غافلگیر کرد؛ چندان که بعضی لشکریانش خود را به بالای دیوار شهر رسانیده، نزدیک بود شهر را به تصرف درآورند. این‌جا بود که معجزات بزرگ امیرمؤمنان(ع) نمایان شد: بسیاری از سپاهیان سعود کشته شدند و سرانجام شکست خورده، بازگشتند.»

این ماجرا را من از بسیاری کسان شنیده‌ام. بعضی از آنها خود شاهد بوده و شماری شنیده‌های خود را برای من بازگو کردند. یکی از شاهدان به نام «شیخ مهدی دعیل»^۲ مردی سالخورده و اهل صلاح و مورد اعتماد می‌باشد. چند مرتبه با او هم‌صحبت شده‌ام. سال‌ها پیش کارش شبیه‌خوانی یاران امام حسین(ع) و بنی‌امیه بوده است. یکی از گفته‌های تاریخی او - که خدایش رحمت کند - این ماجراست:

« من هنگام ورود سعود به شهر نجف، نزدیک به بلوغ بودم. آنها ناگهانی آمدند و تعداد بی‌شماری جزو لشکر او بودند. پیرامون دیوار شهر را محاصره کردند، اما نتوانستند از درب ورودی آن داخل شوند؛ چون مردم نجف آن را

سعود در سال ۱۲۲۱ در شب نهم ماه صفر، ساعتی پیش از صبح، بر ما هجوم آورد و همه را غافلگیر کرد؛ چندان که بعضی لشکریانش خود را به بالای دیوار شهر رسانیده، نزدیک بود شهر را به تصرف در آورند. این‌جا بود که معجزات بزرگ از امیر مؤمنان(ع) نمایان شد: بسیاری از سپاهیان سعود کشته شدند و سرانجام شکست خورده، بازگشتند.

○○○

من هنگام ورود سعود به شهر نجف، نزدیک به بلوغ بودم. آنها ناگهانی آمدند و تعداد بی‌شماری جزو لشکر او بودند. پیرامون دیوار شهر را محاصره کردند، اما نتوانستند از درب ورودی آن داخل شوند؛ چون مردم نجف آن را بستند و پشتش را با صخره‌ها و سنگ‌های بزرگ محکم کردند. در این هنگام عالم بزرگ شیخ جعفر، قدس سره، برخاست و به مردم نجف فرمان داد تا از داخل با مهاجمان مقابله کنند.



بستند و پشتش را با صخره‌ها و سنگ‌های بزرگ محکم کردند. در این هنگام عالم بزرگ شیخ جعفر - قدس سره - برخاست و به مردم نجف فرمان داد تا از داخل با مهاجمان مقاتله کنند. عده‌ای از این مردم از فقرا بودند؛ بلکه بیشتر آنها از هیزم‌کشان و باربران و بنایان شهر بودند و از صنف‌های دیگر کم‌تر کسی در میانشان بود. پس شروع به مقابله کردند و شیخ جعفر خود شخصاً به تک‌تک آنها سر می‌زد و تشجیعشان می‌کرد و آنها را با این عبارت مخاطب می‌ساخت که: ای فرزندان من! از خودتان و زنان و خانواده و اموال و سرزمینتان دفاع کنید. آن قتل و فساد و غارت که اینان در کربلا کردند، اکنون دامنگیر شما شده و آن‌چه با قبر حسین(ع) کردند، می‌خواهند با قبر امیرمؤمنان(ع) نیز همان کنند. آنگاه شیخ به زنان امر کرد که از پرده‌ها بیرون آیند و مردان را به جنگ و جهاد تشویق و ترغیب نمایند.

شهر نجف در این هنگامه نامیمون، همه، سختی و کوشش و مقابله بود و مردم،

عده‌ای می‌جنگیدند، عده‌ای گریه و زاری می‌کردند و عده‌ای به بارگاه علوی پناه برده بودند. این وضع ادامه داشت تا این که حضرت امیر(ع) خود به فریادرسی مردمان آمد و یاری خویش را شامل حال آنان ساخت. حتی بعضی آن حضرت(ع) را در بیداری و نه در خواب، دیدند که سوار بر اسبی تیره، با قبا و عمامه‌ای به رنگ سبز، از روضه شریفه بیرون آمد و به طرف دروازه شهر که با صخره‌ها و سنگ‌های بزرگ محکم شده بود، حرکت کرد. دروازه خودبه‌خود باز شد و حضرت(ع) به سعودی‌ها حمله‌ور گردید و تا به آنها برسد، هرج و مرج در لشکر وهابی‌ان افتاد و فریادشان به هوا برخاست. مردم چون فریاد لشکر سعودی را شنیدند، بالای دیوار شهر رفتند تا از ماجرا باخبر شوند؛ دیدند که لشکریان به سرعت بر مرکب‌های خود سوار می‌شوند و پا به فرار می‌گذارند. با فرا رسیدن صبح، مردم شهر نجف، پشت دیوار شهر، با صحنه‌های عجیبی روبه‌رو شدند: کشته‌های فراوان که بعضی از آنها دو نیم شده بودند و بعضی صورتشان دو تکه شده بود و خداوند بدین وسیله، با حمایت امیرمؤمنان(ع) شر دشمنان را از مردم نجف دور گردانید.

در زد و خوردی که میان مردم شهر با مهاجمان رخ داد، تعداد اندکی از اهل نجف که شمارشان به ده نفر نمی‌رسید، کشته شدند. یکی از آنها عموی بزرگ من، سید علی، فرزند سید حسین، فرزند سید اسماعیل، فرزند سید زینی، فرزند سید محمد، فرزند علی، فرزند یحیی، فرزند ابی‌الغنائم، فرزند محمد، فرزند ابی‌الفضائل، فرزند احمد، فرزند المرجا، فرزند حسن، فرزند زید بود. این زید رئیس بزرگ و مجمع فضایل و مناقب و عهددار صدقات امیرمؤمنان(ع) بود و تا از دنیا رفت، ادعای امامت نکرد و کسی برای او چنین ادعایی نداشت. این مطلب در «عمدة الطالب»^۳ و «حذائق الالباب» و «سبک الذهب»^۴ ذکر شده و در «بحر الانساب» به آن اشاره شده است. در کتاب‌های تاریخ و رجال همچون «الارشاد»^۵ مفید و «رجال» ابوعلی و «الوسیط» و «الکبیر» میرزا و رجال ابن داود این مطلب آمده است.

زید، فرزند امام حسن مجتبی(ع) و فرزند علی بن ابی‌طالب امیرمؤمنان(ع) است. مزار عموی بزرگ من که ذکرش گذشت، در مکانی مشهور، در سمت مشرق، در محله «البراق» قرار دارد. جد پدری من نیز روی دیوار میان مجاهدان می‌گشت و آنها را به قتال با وهابی‌ان فرمان می‌داد و تشویق می‌کرد و گاه به فرزندش، یعنی عموی بزرگ من، سر می‌زد و حالش را جویا می‌شد، اما در یکی از این سرکشی‌ها او را افتاده در خون مشاهده می‌کند؛ پس پایش را رو به قبله

«سعود» در جمادی الآخر، همراه با نزدیک به بیست هزار جنگجو یا بیشتر، از سرزمین نجد خارج شد و پیک‌ها برای ما پیغام آوردند که این لشکر عظیم می‌خواهد در نجف به ما شبیخون بزند. در پی این خبر، اهالی نجف خود را به دیوار شهر رساندند و لشکر سعود چون شبانه به شهر نزدیک شد و دید همه مردم دیوار شهر را احاطه کرده‌اند و آماده جنگ شده‌اند، راه خود را عوض کرد و به سوی حله رفت، اما آن جا را نیز مہیای دفاع دید؛ پس به سوی کربلا رفت و مردم را غافلگیر نمود و آنها را در محاصره‌ای سخت قرار داد، اما مردم پشت دیوار شهر ایستادگی کردند و نبرد شدیدی رخ داد و از دو طرف جماعتی کشته شدند و سعودی‌ها شکست خورده باز گشتند.

می‌گرداند و قبای خود را روی او می‌اندازد و برمی‌خیزد و رو به دیگران می‌گوید: «از سرزمین خود دفاع کنید»؛ کسی از ایشان سؤال می‌کند: «ای سید حسین! چرا صدای سید علی نمی‌آید؟ چرا با ما تیر نمی‌اندازد؟» و این در حالی بود که پیش از این، صدای تیراندازی‌اش یک لحظه قطع نمی‌شد. سید حسین می‌گوید: «تب کرده و خوابیده». این ماجرا را شیخ مهدی دعییل به طور مفصل برای من نقل کرد و من خلاصه آن را یادآور شدم.

از دیگر شاهدان حمله سعودی‌ها به نجف اشرف، شیخ فاضل شیخ جواد حکیم و شیخ اعلم و دریای متلاطم علم، شیخ محمد طه نجف است که معجزه حمایت امیرمؤمنان (ع) از مردم نجف را نقل کرده‌اند و به همین مطالب اشاره دارد. صاحب «مفتاح الکرامه» می‌گوید:

از امیرمؤمنان (ع) معجزات آشکار و کرامات شگفت‌انگیز واقع گردید». ایشان در آخر کتاب «الشفعة» می‌نویسد: «کتاب شفعه در شب پنج‌شنبه ۲۸ ماه ربیع‌الاول سال ۱۲۲۳ در حالی به پایان می‌رسد که در این سال، یک شورش به نام «سعود» در جمادی الآخر، همراه با نزدیک به بیست هزار جنگجو یا بیشتر، از سرزمین نجد خارج شد و پیک‌ها برای ما پیغام آوردند که این لشکر عظیم می‌خواهد در نجف به ما شبیخون بزند. در پی این خبر، اهالی نجف خود را به دیوار شهر رساندند و لشکر سعود چون شبانه به شهر نزدیک شد و دید همه مردم دیوار شهر را احاطه کرده‌اند و آماده جنگ شده‌اند، راه خود را عوض کرد و به سوی حله رفت، اما آن جا را نیز مہیای دفاع دید؛ پس به سوی کربلا رفت و مردم را غافلگیر نمود و آنها را در محاصره‌ای سخت قرار داد، اما مردم پشت دیوار شهر ایستادگی کردند

و نبرد شدیدی رخ داد و از دو طرف جماعتی کشته شدند و سعودی‌ها شکست خورده بازگشتند، اما در جاهای دیگر عراق قتل و غارت بسیار کردند؛ چندان که ما از ترس حمله دوباره آنها مدتی درس و بحث را رها کردیم. سعود همچنین بر مکه - که خدایش شرافت دهد - و بر مدینه منوره مستولی گردید و به مدت سه سال امر حج و حاجیان را تعطیل نمود؛ اما پس از این، دیگر چه اتفاق‌هایی خواهد افتاد، خدا خود داناست و «لا حول و لا قوة الا بالله».

این سید بزرگوار - که خدایش رحمت کند - در آخر کتاب «الوکاله» به خط خویش چنین آورده:

« این جزء از کتاب «مفتاح الکرامه» بعد از نیمه شب نهم ماه رمضان المبارک سال ۱۲۲۵ به دست مصنفش در حالی به پایان رسید که خاطر پریشان و حال، دگرگون و ناشاد است؛ چرا که اعراب معتقد به عقاید و هابیت، نجف اشرف و حرم امام حسین(ع) را محاصره کرده، راه‌ها را بسته و زائران حسینی را در مسیر بازگشت از زیارت نیمه شعبان غارت نموده و تعدادی زیادی از آنها را کشته‌اند. بیشتر کشته‌ها از غیر عرب هستند. گفته شده که شمار کشته‌ها ۱۵۰ نفر بوده؛ کمتر نیز گفته‌اند. عده‌ای از زائران در حله گرفتار شده‌اند و نمی‌توانند به نجف بازگردند. عده‌ای در حله روزه می‌دارند و عده‌ای به حسکه رفته‌اند و ما گویا در محاصره قرار داریم و اعراب هنوز بازنگشته‌اند. آنها از کوفه تا دو فرسنگی کربلا را در دست دارند. در میان قبایل عراق نیز وضع آشفته‌ای حاکم است. خزع‌ها با هم ناسازگار و آل‌بعیج و آل‌جشعم با هم در جنگند. والی معزول بغداد نیز با والی جدید درگیر اختلاف و مشاجره است. به سبب بسته بودن راه‌ها، خبرها چنان که باید، به



ما نمی‌رسد. این مشکلات باعث شده که این منحرف، به ماندن در عراق طمع نماید».^۷

آن‌گاه سید در آخر کتاب «الصدقة والهبة» می‌نویسد:

« این کتاب در هفدهم ماه جمادی‌الاولی سال ۱۲۲۶ به پایان رسید؛ در حالی که لشکر وهابی‌ها به شهرهای عراق حمله‌ور شده و در حله و نجف و کربلا مصیبت‌های فراوان به بار آورده و تعداد کثیری از زائران و رهگذران را کشته، به غارت و آتش زدن کشتزارها اقدام نموده، و ما در نجف همچون محاصره شده‌ها به سر می‌بریم. این بنده از کار نگارش کتاب خود، با وجود حال نامساعدی که وجود دارد، علاوه بر بیماری خود و مریضی فرزندم دست برنداشته‌ام، والحمد لله رب العالمین».^۸

این تمام یادداشت‌های سید جواد عاملی در کتاب «مفتاح الکرامه» به خط خودش بود و غرض از یادآوری این مطالب آن است که بگوییم در آن هنگامه غارت و فساد و گشتار، جز شهر نجف، دیگر شهرهای عراق در امان نبودند و هرچند که اهالی نجف از ترس و اضطراب و تشویش خاطر سهمی داشته‌اند، اما به برکت والد بزرگوار

حسن و حسین، یعنی امیرمؤمنان علی(ع) بسیاری از مصائب به آنها نرسیده است. دوست دارم ماجرای کشته شدن این مشرک را همین جا یادآور شوم تا خواننده این سطور، چندان در انتظار نماند. در کتاب «مصباح الساری و نزهة القاری»^۴ در این باره چنین می‌خوانیم:

«سعود (بزرگ وهابیت) ملحد بود و فریب نفس خود را خورده و سرکشی پیشه کرده بود. راه بر حاجیان می‌بست و بندگان را به ستوه می‌آورد و راهزنی می‌کرد. از سوی سلطان محمود خان، فرزند سلطان عبدالحمید خان دستورات پی‌درپی به محمدعلی پاشا (والی مصر) داده شد که لشکری به سوی سعود روانه کند. در این ایام، در حجاز عبدالله، فرزند سعود^۵ وهابی روی کار آمده، روش او غیر اسلامی است و عده‌ای از عرب‌ها با او همدست شده‌اند و به مکه و مدینه هجوم برده، بر آن دو شهر مسلط شده و تمام اموال و هدایای موجود در آن دو حرم را به غارت برده‌اند. آنها متعرض حاجیان می‌شوند و اموالشان را به تاراج می‌برند و خودشان را می‌کشند و این مانعی بزرگ در حج‌گزاری مسلمانان است. از این رو از سوی دولت به محمدعلی پاشا فرمان رسید که لشکریان خود را یکسره برای جنگ با این بدعت‌گزاران روانه سازد، ولی او از این که سرزمین مصر از لشکریان خالی شود، در هراس بود. چون این فرمان به محمدعلی پاشا رسید، تمام ممالیک را در قاهره گرد آورد تا شاهد باشند فرزندش ترسم پاشا به ریاست لشکری منصوب می‌شود که آماده جنگ با عرب‌های وهابی است. چون ممالیک حاضر شدند، فرمان داد تا همه آنها را بکشند؛ پس هر کدام که در دسترس بودند، کشته شدند و آنان که سالم ماندند، به حبشه گریختند. فرزند دیگر محمد علی پاشا، یعنی طرسون پاشا^۶ با لشکری از مصر، به سرزمین عرب‌ها روانه شد و ترسم پاشا هم به آنها ملحق گردید و بین آنها و وهابی‌ها ماجراها و جنگ‌های فراوان اتفاق افتاد و این کشمکش و درگیری حدود شش سال به طول انجامید تا این که محمدعلی پاشا خود مجبور شد به سوی حجاز حرکت کند. عرب‌های وهابی طاقت مقابله با لشکر مصر را نداشتند؛ از این رو تصمیمشان سست گردید و پراکنده شدند؛ بعد از آن که تعداد زیادی از آنها به قتل رسیدند. پس عبدالله بن سعود دستگیر و به مصر فرستاده شد و از آن جا به قسطنطنیه روانه شد و به امر سلطان، پیش چشم مردمان گردنش را زدند».

پی‌نوشت

۱. سید جواد عاملی، مفتاح الکرامه، ج ۵، ص ۵۱۲ و بنگرید به: سید محسن امین عاملی، الحصون المنيعه، ص ۳۳ - ۳۶.
۲. شیخ مهدی، فرزند عبدالصاحب دعیل، از فضلی اهل نجف بوده است. درباره زندگی او در منابع در دسترس چیزی نیافتم؛ جز آنکه از ایشان دو فرزند به نام‌های شیخ محمد و عبدالصاحب بر جای مانده است. وی مجید، فرزند شیخ محمد فرزند شیخ مهدی، یکی از ناپیدشدگان انقلاب نجف در سال ۱۹۱۸م است. همچنین جد استاد قاسم عطیه، فرزند جاسم، فرزند محمد فرزند شیخ مهدی دعیل است.
۳. بنگرید به: احمد بن علی بن عنبه، العمدۃ الطالب، ص ۶۹ به بعد.
۴. سبک الذهب، ص ۲۹ و ۳۰.
۵. شیخ مفید الارشاد، ج ۲، ص ۲۰ و ۲۱.
۶. مفتاح الکرامه، ج ۶، ص ۴۵۲.
۷. همان، ج ۷، ص ۶۵۳.
۸. همان، ج ۹، ص ۲۱۰.
۹. بنگرید به: ابراهیم افندی، مصباح الساری و نزهة القاری، ص ۲۶۲ و ۲۶۳.
۱۰. عبدالله، فرزند سعود، فرزند عبدالعزیز، فرزند محمد از امیران نجد بود که عهده‌دار امارت شد. پس از مرگ پدرش در سال ۱۲۹۹ق برادرش فیصل با او بر سر حکومت متنازع کرد و این باعث تضعیف امارت عبدالله شد و در جنگ با لشکر عثمانی به فرماندهی ابراهیم پاشا که از مصر اعزام شده بود، شکست خورد و درخواست صلح کرد و ابراهیم پذیرفت. پس با هم صلح کردند و ابراهیم با او به ملاطفت رفتار کرد و خواست که برای مسافرت آماده شود و او را به مصر فرستاد و والی مصر، محمدعلی پاشا او را تکریم نمود و وعده داد که نزد حکومت آستانه (دربار عثمانی) برایش شفاعت و واسطه‌گری کند. عبدالله گفت: آن چه مقدر شده، اتفاق خواهد افتاد. پس در حالی که دو نفر از افرادش به نام‌های «سری» و «عبدالعزیز بن سلمان» با او بودند، راهی آستانه شد. پس سه روز پشت سر هم در خیابان‌های آستانه آنها را گردانند و در میان مسجد ایاصوفیا به دارشان زدند و سر از تشنان جدا کردند و مدتی پیکرهاشان در معرض دید مردم بود و این واقعه در سال ۱۲۳۴ ق / ۱۸۱۸م اتفاق افتاد. عبدالله مردی شجاع و متقی، اما سست‌رأی بود.
۱۱. طرسون پاشا، فرزند محمدعلی پاشا بود که فرماندهی لشکر حجاز را در سال ۱۲۲۶ق به او سپرد و بیرون مصر اردو زدند؛ آن‌گاه طرسون در ماه رمضان همان سال، با گروهی از لشکریانش از راه دریا به سوی حجاز حرکت کرد و در این مسیر با نیرنگ و فریب، ممالیک را گرد آورد و آنها را به قتل رساند. سپس کاروانی بزرگ برای تجهیز لشکرها و حرکت به سوی حجاز ترتیب داد و امرا همگی نزد او حاضر شدند و طرسون محرمانه به بعضی امرای خود رسانده بود که قصد کشتن آنها را دارد؛ پس همه را کشت، مگر آنان که در آن جلسه نبودند و چون این خبر را شنیدند، به اطراف فرار کرده، پراکنده شدند. بنگرید به: سید محسن امین، کشف الارتیاب ص ۳۸.